نکته

لطفا واگذاری را متوقف کنید!

■ ابتدا مهیا کردن بازار برای خصوصی‌ها سپس خصوصی‌سازی دولتی‌ها

■ محمد مهدی نایبی*

رهبر معظم انقلاب در ۸۴/۳/۱ سیاست‌های کلی اصل ۴۴ و در ۸۵/۴/۱۰ سیاست‌های بند ج اصل ۴۴ را ابلاغ نمودند. تلاش‌هایی که در مجمع تشخیص مصلحت نظام و در مجموعه حاکمیت، اعم از دولت، مجلس و شورای نگهبان صورت گرفت تا منجر به تدوین این سیاست‌ها و ابلاغ آن از سوی رهبر انقلاب شود، جای تقدیر بسیار دارد. برای کشوری که سه دهه درگیر اقتصاد ناکارآمد دولتی بوده این امر خود یک انقلاب بزرگ بود که حرکت به سوی اقتصادی را آغاز کند که در آن دولت نقش سیاست‌گذاری و هدایت و نظارت داشته باشد و از تصدیگری به سمت حاکمیت که جایگاه واقعی او است، حرکت کند.

اهداف ذیل در سیاست‌های کلی اصل ۴۴ برشمرده شده است:

۱. افزایش سهم بخش‌های خصوصی و تعاونی در اقتصاد ملی.
۲. افزایش رقابت‌پذیری در اقتصاد ملی.
۳. ارتقای کارآیی بنگاه‌های اقتصادی و بهره‌وری منابع مادی و انسانی و فناوری.

همچنین در بخش سیاست‌های کلی واگذاری امور زیر عنوان شده‌است:

۱. توانمندسازی بخش‌های خصوصی و تعاونی بر ایفای فعالیت‌های گسترده و اداره بنگاه‌های اقتصادی بزرگ.
۲. نظارت و پشتیبانی مراجع ذی‌ربط بعد از واگذاری برای تحقق اهداف واگذاری.

و نیز در سیاست‌های بند «ج» می‌بینیم که:

۱. تغییر نقش دولت از مالکیت و مدیریت مستقیم بنگاه به سیاست‌گذاری و هدایت و نظارت.
۲. توانمندسازی بخش‌های خصوصی و تعاونی در اقتصاد و حمایت از آن جهت رقابت کالاها در بازارهای بین‌المللی.

پس از گذشت چندین سال از اجرای این سیاست‌ها به نظر می‌رسد آسیب‌شناسی آنچه روی داده است، ضروری باشد.

متاسفانه باید اذعان کرد آنچه محقق شده با آنچه هدف از خصوصی‌سازی بوده است، مغایرت چشمگیری دارد. هدف این بود که سهم بخش خصوصی در اقتصاد ملی افزایش یابد؛ درحالی‌که آمارها حاکی از آن هستند که حدود ۹۰ درصد واگذاری‌ها، واگذاری شرکت‌های دولتی به بخش عمومی (یا در اصطلاح مردم: خصولتی) بوده است. اینجانب سال‌ها پیش در ابتدای شروع واگذاری‌ها خاطرنشان کردم [۱] که انجام واگذاری قبل از توانمندسازی بخش خصوصی مثمرثمر نخواهد بود. ما با این حقیقت مواجهیم که در کشورمان بخش خصوصی بزرگ وجود ندارد. در هر جای دنیا نیز Liberalization بر Privatization تقدم دارد، یعنی شما ابتدا باید بازار را برای حضور بخش خصوصی باز کرده و سپس اقدام به خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی کنید. این امر دو حسن دارد یکی آنکه با آزادسازی بازار، بخش خصوصی بزرگ به‌وجود می‌آورید و دیگر آنکه شرکت‌های دولتی که دارای رقیب خصوصی می‌شوند ناچار به چابک شدن خواهند شد و شرکت‌هایی رقابت‌پذیر و قابل فروش می‌گردند. بنابراین از همان زمان بر این اعتقاد بودم که قبل از واگذاری باید در یک بازه چند ساله با حفظ تصدیگری کلان دولتی اما با گذاشتن قاعده «ممنوعیت ورود شرکت‌های دولتی در مناقصاتی که توسط دولت یا شرکت‌های دولتی برگزار می‌شوند»، بخش خصوصی توانمند و بزرگ به‌وجود آوریم.

تبدیل شرکت‌های دولتی به شرکت‌های عمومی صرفا موجب حذف نظارت‌پذیری این شرکت‌ها شده و منجر به ارتقای کارآیی بنگاه اقتصادی نخواهد شد زیرا آنچه محرک بخش خصوصی در ارتقای کارآیی است از خود دانستن شرکت است. این محرک سبب می‌شود که از هرگونه هزینه غیرضروری اجتناب شود و تلاش مضاعف در افزایش بهره‌وری صورت گیرد، محرکی که به هیچ وجه در بخش عمومی وجود ندارد. ضمنا در برخی موارد آنچه به عنوان خصوصی‌سازی روی داده است تبدیل انحصار دولتی به انحصار خصوصی است. بدیهی است در موارد انحصار، انحصار دولتی به دلیل تحت کنترل بودن بسیار موجه‌تر از انحصار خصوصی است. فلسفه خصوصی‌سازی در ایجاد رقابت و کنترل بازار از طریق رقابت است.

[۱] مصاحبه رادیویی سال ۸۵

*استاد برق دانشگاه صنعتی شریف و صنعتگر

انتقال آب جریانی به سمت توسعه‌شتابان

■ کاوه مدنی*

توسعه شتابان یا توهم توسعه به نگرشی قلمداد می‌شود که در آن انسان و بشر دارای اولویت و برتری در برابر طبیعت هستند. بر مبنای این نگرش طبیعت یک امر دسته دوم است و توسعه اقتصادی و اجتماعی تنها زمانی اتفاق می‌افتد که انسان به لحاظ اقتصادی رشد پیدا کرده و خوشبخت‌تر باشد. رود زمانی ارزش دارد که به بشر سود برسد و تالاب زمانی که به لحاظ اقتصادی سودده نباشد، نباید برای تخریب آن نگران بود. مثلا با این نگاه دریاچه ارومیه یک دریاچه شور است که ارزش اقتصادی ندارد اما آبی که به آن وارد می‌شود، می‌تواند برای کشاورزی پربازده باشد و باید از آن بهره‌برداری شود. نتایج چنین نگرشی امروزه کاملا مشخص است و کشور را با مشکلات متعددی مواجه کرده است، اما راهکارهایی که برای رفع این مشکلات طراحی شده‌اند خود نیز دارای معایب زیادی هستند. انتقال بین حوضه‌ای آب یکی از محصولات این نوع تفکر است که کشور هزینه‌های زیادی بابت آن داده و خواهد داد. در مطالعه‌ای روی انتقال آب بین حوضه‌ای زاینده‌رود به این پرسش پرداخته‌ایم که چرا با وجود انتقال آب بین‌حوضه‌ای باز با مشکل کم‌آبی مواجهیم و ورودی تالاب گاوخونی همچنان خشک است. در این مطالعه متوجه شدیم که انتقال آب نه تنها مشکل را حل نمی‌کند، بلکه باعث افزایش تقاضا و تحریک توسعه شتابان می‌شود. مفهوم این یافته این نیست که ما نباید هیچ پروژه انتقال آبی داشته باشیم و مردم نباید در حوضه زاینده رود زندگی کنند، بلکه به این معناست که انتقال آب لزوما بهترین راه‌حل برای رفع مشکل کمبود آب نیست و انتقال آب خزر به کویر سمنان یا دریاچه ارومیه نمی‌تواند مسائل ما را برطرف کند. در روش انتقال آب بین حوضه‌ای ما تنها به رفع نیازهای حاصل از توسعه می‌پردازیم. با این رویکرد که همه نیازهای ما باید تامین شود و این در واقع تنها یک توهم توسعه است. بر اساس این نگرش اگر ما بزرگراه‌های پهن‌تر، ساختمان‌های بزرگ‌تر یا سدهای بیشتری داشته باشیم کشوری توسعه‌یافته‌تر هستیم. این امر موجب شده است که سازه‌های بی‌شماری ساخته و صدمه زیادی به محیط‌زیست شود، به گونه‌ای که در درازمدت وضع ما بدتر از حالت اولیه باشد. از این روست که من به تحولات جدی در کوتاه‌مدت چندان امیدوار نیستم. ما باید با تغییر دانش مردم و دولتمردان به این نتیجه برسیم که صحبت کردن از حفاظت از منابع محیط‌زیست و تلاش برای بقای آنها در یک کشور خشک نظیر ما یک بحث جدی است. این منابع میلیون‌ها دلار ارزش دارند و به خطر افتادن آنها در درازمدت به حیات ما صدمه جدی می‌زند. از این رو ما از دولتمردان تقاضا داریم در سیاست‌های انتقال آب بازنگری کنند. ما نباید مشکل اشتغالمان را با توسعه بی‌برنامه بخش کشاورزی با بهره‌وری پایین حل کنیم و نباید در هر جایی به کشت برنج یا گندم مشغول شویم. توسعه موفق تنها زمانی مقدور خواهد بود که حاضر باشیم همین امروز هزینه‌های بالای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی حفظ محیط‌زیست را برای آینده‌ای بهتر بپردازیم.

* صاحب‌نظر و استاد مدیریت منابع آب و محیط‌زیست در مرکز سیاست محیط‌زیست دانشگاه سلطنتی لندن

ضرورت رویکرد جهانی در مسیر اصلاح انحرافات اصلاحات اقتصادی کشور

■ توحید شوطی*

سایه حضور قدرتمند نفت بر اقتصاد کشورمان همیشه عاملی بوده است تا با اتکا بر آن هزینه زیرساخت‌های اقتصادی معیوب دولت محور پوشیده نگه داشته شوند و دولت‌ها نیز با تکیه بر همین عامل توانسته‌اند سیاست‌های اقتصادی درون‌گرا و متمرکز خود را در عمل بر پایه توسعه وابستگی‌ها بر بخش‌های دولتی پیش ببرند.

نگاهی به مسیرهای گذشته و آینده اقتصاد ایران

این سیاست‌ها که با توجه به وضع موجود تابه‌حال حاصلی جز توسعه ناتوانی‌های اقتصادی کشور نداشته است به مرور زمان باعث فاصله گرفتن از اقتصاد جهانی و جایگزینی واردات به جای صادرات و تولیدات داخلی شده است.

در بستر این ضعف ساختاری دولت دهم نیز که در عمق برنامه‌های خود ضرورت عبور از بحران تنش‌ها و شکاف‌های سیاسی داخلی را در اولویت می‌دید، در کمال تاسف برای توجیه بعضی از ضعف‌های موجود با نگاه ابزاری به اقتصاد کشور و با شعار تغییرات همه‌جانبه مهندسی تفکر قشر عوام جامعه را در دستور کار خود قرار داد. امروز تبعات این نگاه سیاسی و ابزاری به حوزه اقتصاد در عمل با اجرایی شدن دو برنامه شتابزده و غیرکارشناسی عمده برای پوشش شعارهای توسعه عدالت اجتماعی در کشور عیان شده است که یکی از آنها حذف یارانه‌ها و دیگری خصوصی‌سازی در جلد اصل ۴۴ قانون اساسی می‌باشد اما متاسفانه، آنچه در عمل با عدول از معنی واقعی عدالت که قرار دادن هر چیزی در جای ارزشی خود است، اتفاق افتاد این بود که پیامد حذف یارانه‌ها و توزیع پول نقد در بین مردم علاوه‌بر افزایش وابستگی‌های دولت به درآمدهای نفتی، با توسعه پدیده همسفرگی، سفره‌های مردم نیز به کنار لوله‌های نفت کشیده شد و خصوصی‌سازی‌های سیاسی و آماری نیز به‌واسطه انحرافات در اجرای اصل ۴۴ قانون اساسی در عمل به اختصاصی‌سازی‌ها و تولد شبه‌دولتی‌های قدرتمند در اقتصاد کشور منجر شد، در کنار این موضوع در تفسیر این قانون با ماهیت عوام‌پسندانه و در اصل با الگوگیری از مدل اصلاحات ارضی انتقال غیرشفاف اموال بیت‌المال در بنگاه‌های دولتی به سبد شرکتی به‌عنوان سهام عدالت اجرایی شد که در عمل با ایجاد سازمانی غیرتخصصی و بزرگ‌تر از بعضی وزارتخانه‌ها و در نهایت تقسیم آن شرکت به شبکه‌های استانی و شهرستانی در عمل آینده مدیریت صنایع و بنگاه‌های حساس اقتصادی کشور را به خطر انداخت و عوامل توسعه اقتصادی کشور را که تا قبل از دولت دهم در دام اقتصاد دولتی اسیر بود، به‌واسطه عدم شفافیت و ماهیت دوگانه همین بنگاه‌های شبه‌دولتی در دامی ابهام‌زا و دور از کنترل گرفتار شوند.

ارزیابی وضع موجود با شاخص‌های جهانی توسعه ؟

حال در بستر شرایط فوق‌الذکر، کشوری که با پتانسیل‌های مطرح خود یکی از تاثیرگذارترین اقتصادهای منطقه را دارا است و در عین حال در ارزیابی‌های عملی و تئوری، به‌واسطه ضرورت‌های همگرایی با اقتصاد جهانی(۱) و داشتن ضعف‌های ساختاری غیرقابل انکار در اقتصاد دولتی مجبور به فاصله‌گیری از ساختار اقتصادی موجود و توسعه خصوصی‌سازی است. با میراث موجود، به نظر می‌رسد در بستری که روند خصوصی‌سازی معیوب گذشته رشد قارچ گونه شبه‌دولتی‌های قدرتمند را با ماهیت دوگانه و غیرشفافی که بعضا عملا بر سر سفره دولت نیز می‌نشینند و در عین حال از اختلاف قدرت فاحشی با بخش خصوصی واقعی برخوردارند، بر کشور تحمیل کرده است. عملی شدن ضرورت خصوصی‌سازی واقعی با مشکل مواجه خواهد شد، چرا که علاوه‌بر مقاومت نهادهای دولتی در برابر خصوصی‌سازی، میهمانان قدرتمند جدید با ساختار پیچیده خود با روش‌های مختلف در عمل با ادامه روش‌های گذشته و دخالت در بازار به عنوان خنثی‌کننده فعالیت‌های خصوصی‌سازی واقعی عمل خواهند کرد، لذا با شرایط موجود، عملا فاصله گرفتن از اقتصاد دولتی به مفهوم واقعی امری بسیار دشوار خواهد بود و از طرفی، جهانی شدن و جایگاه نامناسب اقتصاد ایران در عرصه جهانی به‌ویژه از دیدگاه آزادی اقتصادی، به همراه ضرورت کاستن از اتکای دولت به درآمدهای نفتی، سیاست‌گذاری کلان اقتصادی کشور را تحت فشار قرار خواهد داد.

این وضعیت چینش نیروهای داخلی را در صحنه اقتصاد کشور، رهایی از دام خودساخته اقتصاد دولتی را پیچیده‌تر می‌کند و این در شرایطی است که بسیاری از آمارها و تحلیلگران از جمله موسسه هریتیج، اقتصاد ایران را به عنوان یکی از دولتی‌ترین اقتصادهای جهان می‌بینند و این منبع به گزارش ویکی‌پدیا آزادی اقتصادی ایران را دارای جایگاه ۱۷۱ جهانی یعنی در رده نهم جهان از نظر میزان دولتی بودن اقتصاد و وجود انحصارها معرفی می‌کنداز نگاهی دیگر براساس نظریات بسیاری از کارشناسان از جمله استیگلیتز برنده جایزه نوبل ۲۰۰۱ جهانی شدن بر ابعاد گوناگون اقتصاد کشورها از جمله سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و آزادسازی بازار سرمایه و اقتصاد به‌صورت مستقیم تاثیرگذار است، حال اگر در نظر داشته باشیم که سازمان تجارت جهانی به عنوان مهم‌ترین نماد جهانی شدن اقتصاد مطرح بوده و از طرفی این سازمان با توجه به اصول خود به دنبال مبادلات آزادتر تجاری بوده و اعضای خود را با برنامه‌ریزی‌های مدون برای زدودن نقش حمایتی دولت‌ها در اقتصاد تشویق می‌کند و با این پیش‌فرض اعتبار نتایج تحقیقات این سازمان را در حوزه تخصصی خود با نظر داشتن به دسترسی به آن به اطلاعات حرفه‌ای خود بپذیریم، با استناد به نتایج تحقیقات این سازمان در بررسی و مقایسه میزان آزادی مبادلات بازرگانی میان اعضای گات و رشد تولید ناخالص داخلی آنها یا به عبارتی دیگر رشد اقتصادی آنها بین سال‌های (۱۹۴۷تاسیس گات تا ۱۹۹۵) تاسیس سازمان جهانی تجارت (روشن می‌شود که رابطه مثبتی بین رشد اقتصادی مورد نیاز اورژانسی کشورمان و آزادی مبادلات اقتصادی وجود دارد. جمع‌بندی نتایج این تحقیقات در «نمودار شماره ۱» نشان می‌دهد که طی مدت یادشده، اعضای گات[۱] به‌طور میانگین ۸ درصد رشد اقتصادی داشته‌اند که رشد مذکور در نتیجه ارتباط مستقیم آن با میزان آزادی تجاری تفسیر می‌شود، در کنار این موضوع، مطالعات بانک جهانی درخصوص تبیین رابطه میان آزادسازی اقتصادی و درآمد سرانه کشورها در سال ۲۰۰۴، نیز این رابطه را مستقیم معرفی می‌کند؛ حال اگر به اعتبار نتایج این تحقیقات که در «نمودار شماره ۲» آورده شده‌اند، نظر به اشراف نهاد منتشرکننده اطلاعات توجه کنیم، پذیرش این واقعیت عینی می‌تواند نکته کانونی و محور اصلاحات اقتصادی در کشورمان را رهنمون شود، با این توضیحات روشن است که معیار آزادی اقتصادی می‌تواند به عنوان شاخصی در ارزیابی‌های رشد اقتصادی کشور مطرح شود.

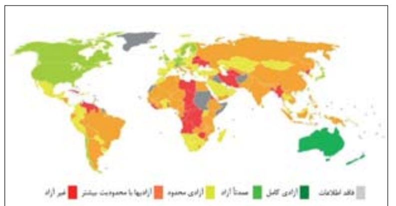

نمودار شماره دو : وضعیت کشورهای مختلف جهان از نظر میزان آزادی اقتصادی

با پذیرش این موضوع حال اگر با این شاخص به جایگاه کشورمان در بین کشورهای منطقه و جهان با استناد به منبع معتبر و صلاحیت‌داری همچون WTO از نظر فنی و حرفه‌ای که مقایسه نتایج ارزیابی‌هایش در «تصویر شماره‌دو» ارائه شده است، نگاه کنیم و این داده‌ها و نتایج را در ارزیابی‌های خود صادقانه منظور کنیم؛ در آن‌صورت می‌توان درباره سختی‌های مسیر دستیابی به اهداف سند چشم‌انداز بیست ساله نظام جمهوری اسلامی ایران که بر اساس آن باید کشور در افق ۱۴۰۴ هجری شمسی کشوری توسعه یافته با جایگاه اول اقتصادی، علمی و فناوری در سطح منطقه، با هویت اسلامی، انقلابی و الهام‌بخش در جهان اسلام بوده و در تعامل سازنده و موثر با سایر کشورها در روابط بین‌المللی باشد، منصفانه و عالمانه قضاوت کرد و ضرورت‌های اصولی درخصوص لزوم ارتقای شاخص‌های کمی و کلان این سند از قبیل: نرخ سرمایه‌گذاری، درآمدسرانه، تولید ناخالص ملی، نرخ اشتغال و تورم، کاهش فاصله درآمد میان دهک‌های بالا و پایین جامعه را بهتر دید.

چه می‌توان کرد و از کجا می‌توان شروع کرد؟

حال در بستر شرایط فوق‌الذکر که تبعات انحرافات اجرایی اصل ۴۴ را به‌عنوان یک مانع قوی در مسیر اصلاحات واقعی اقتصاد کشور قرار داده‌اند، اگر نهادهای بین‌المللی همچون صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی را به عنوان سه سازمان مطرح بین‌المللی و حرفه‌ای در زمینه سیاست‌گذاری و هماهنگ‌کنندگی در اقتصاد جهانی بدانیم و تئوری‌ها و یافته‌های آنها را با عینک «توهم توطئه» صرف که در واقع بیانگر نوعی اختلال ذهنی می‌باشد، نبینیم و با استناد به نتایج تحقیقات این نهادها به‌کارگیری سیاست‌های آزادسازی تجاری را شرط توسعه اقتصادی و افزایش درآمد سرانه ملی بدانیم و از طرفی توجه داشته باشیم که جمهوری اسلامی ایران نیز ازجمله کشورهایی است که همانند سایر اقتصادهای ملی خواسته یا ناخواسته به سمت همگرایی با اقتصاد جهانی رانده می‌شود و با در نظر داشتن شروط عضویت ایران در سازمان تجارت جهانی، طبیعتا قبل از هر چیزی باید به‌کارگیری سیاست‌های گسترده آزادسازی تجاری(۴)، خصوصی‌سازی واقعی (۲) و اتخاذ سیاست‌های عملی دولتی زدایی از اقتصاد کشور را به عنوان ابزارهای اصلی توسعه اقتصادی مد نظر قرار دهیم.

در فضایی که اقتصاد کشور در دام خود ساخته اسیر شده است، مشاهده ضعف‌ها و عدم تحرک در مقابل آنها جایز تصور نمی‌شود؛ بنابراین از آنجا که ادامه به پیمودن مسیرهای آزموده شده در گذشته نیز خطا است یافتن مسیر اصلاحات دیگری غیر از مسیر سوخته شده ضروری می‌نمایاند؛ لذا به نظر می‌رسد تلاش برای تامین شرایط حضور در بازارهای جهانی و عضویت در سازمان تجارت جهانی می‌تواند به عنوان اولویتی در این مسیر مطرح شود، اما از آنجا که در وضعیت فعلی بستر اقتصادی موجود کشور فاقد آمادگی لازم برای پذیرش این مهم تشخیص داده می‌شود، توجه به بسترهای قانونی عنوان شده در متن قانون مناطق آزاد، تلاش برای توسعه و هدایت بهینه این مناطق و مهندسی عملکرد مناطق آزاد در راستای کمک به حضور بازارهای جهانی و دستیابی به اهداف سند چشم‌انداز می‌تواند به عنوان گزینه‌ای دیگر در اولویت سیاست‌های اصلاحات اقتصادی و آماده سازی اقتصاد کشور برای ورود به سازمان تجارت جهانی و بهبود فاکتورهای شاخص در توسعه اقتصادی مطرح شود؛ چرا که این بستر در اهدف مندرج در ماده یک قانون مناطق آزاد که به نوعی در جست‌وجوی عملی‌ساختن ارتباط میان توسعه بازرگانی و توسعه اقتصاد آزاد به عنوان شرط اصلی رشد درآمد سرانه ملی و اقتصادی، فراهم شده است.

اما شکی نیست که برای موفقیت در چنین امر مهمی، این گونه مناطق باید دارای برنامه‌های استراتژیک بلندمدت و جامع در راستای برنامه‌های توسعه اقتصادی آن هم نه در سطح مناطق بلکه در سطح کل کشور بوده و در راستای دسترسی به اهداف سند چشم‌انداز حرکت کنند، و از امتیازات ویژه‌ای در جذب بازرگانان، سرمایه‌گذاران و گردشگران بهره ببرند.

ادامه در صفحه ۲۹

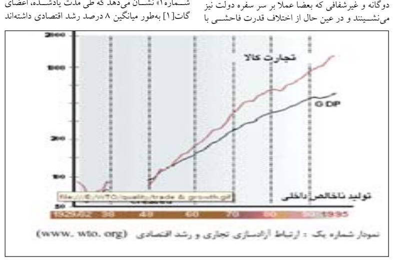

نمودار شماره یک : ارتباط آزادسازی تجاری و رشد اقتصادی (www. wto. org)

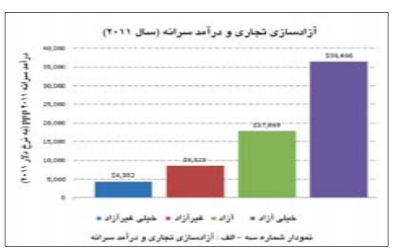

نمودار شماره سه - الف : آزادسازی تجاری و درآمد سرانه

اقتصاد ایران؛ امیدها و دشواری‌ها

گام اول در مسیر حل معضل مسکن

■ ناصر ذاکری*

با توجه به گستردگی ابعاد مشکل مسکن، معمولا با روی کار آمدن هر دولت جدید، بسیاری از مردم و فعالان اقتصادی منتظر می‌مانند تا برنامه و رویکرد دولت جدید برای برخورد با این معضل رونمایی شود. یکی از سرفصل‌های مهم برنامه اکثر دولت‌ها، افزایش میزان وام مسکن است. بدیهی است که با توجه به افزایش قیمت مسکن در طول چند سال گذشته، باید میزان وام هم در سطحی معقول افزایش یابد. اخیرا مباحثاتی درباب افزایش میزان وام و آثار مثبت و منفی آن در اقتصاد کشور و وضعیت رفاه اقشار متوسط و کم درآمد جامعه مطرح شده است و کارشناسان و تحلیلگران در این باب نظر می‌دهند.هرچند پررنگ شدن نقش سیستم بانکی در عرصه تامین مالی متقاضیان خرید مسکن امری ضروری و حتی حیاتی است، اما آیا در شرایط فعلی اقتصاد کشورمان، این نسخه کلی و جهانشمول جواب می‌دهد؟ به بیان دیگر، آیا اولین و مهم‌ترین گام در مسیر حل مشکل مسکن، افزایش سقف تسهیلات بانکی و جبران کم‌کاری سیستم بانکی در این عرصه است؟

در پاسخ به این سوال، ابتدا باید به یک نکته مهم توجه کرد: یکی از بارزترین ویژگی‌های بازار مسکن در کشور ما، سهم بالای تقاضای سفته بازانه در این بازار است. در سال‌های گذشته و در شرایطی که فرصت‌های جاذب سرمایه‌گذاری در اقتصاد به تدریج کاهش می‌یافت، تجارت املاک و مستغلات به سرعت رونق گرفت و نقدینگی عظیمی وارد این میدان شد. هجوم سرمایه‌های سرگردان به این بخش، موجب افزایش سریع قیمت زمین و ساختمان شد و به تدریج کار خرید مسکن را برای طبقه متوسط جامعه دشوار و دشوارتر کرد. در حال حاضر اشخاص حقیقی و حقوقی‌ریز و درشت در عرصه «سرمایه‌گذاری» در خرید املاک و مستغلات فعالیت می‌کنند. فعالیت این سرمایه‌گذاران را نمی‌توان در قالب ساخت‌وساز و عرضه ساختمان طبقه‌بندی کرد. در واقع حضور این میزان سرمایه در این میدان موجب افزایش قیمت زمین شده و سازندگان واقعی را ناگزیر از افزایش قیمت عرضه می‌کند. با نگاهی به آگهی‌های مربوط به خرید و فروش املاک در روزنامه‌ها می‌توان به تصویری ساده، اما قابل استناد از این بخش رسید. فکرش را بکنید. حتی سازمانی که مطابق قانون وظیفه‌ای روشن در عرصه خدمت‌رسانی به حادثه دیدگان دارد، شرکت سرمایه‌گذاری تاسیس می‌کند و صد البته در عرصه خرید و فروش املاک و ساخت مجتمع‌های تجاری به دنبال «سود سرشار» می‌گردد. تجمع سرمایه و نقدینگی عظیم این اشخاص حقیقی و حقوقی در بخش مسکن و ساختمان، موجب شده که قیمت‌هایی غیرواقعی در این بازار شکل بگیرد.

اینک، برخی از تحلیلگران بازار مسکن نگران اثر تورمی افزایش میزان تسهیلات مسکن هستند، که باید گفت این نگرانی چندان هم بی مورد نیست. تلاش مقامات مسوول برای افزایش میزان وام کمکی به حال طبقه متوسط نمی‌کند و حتی شاید به ضررشان تمام شود! زیرا با افزایش میزان تسهیلات مسکن، تقاضای مسکن رونق می‌گیرد و همین رونق سفته بازان را تشویق می‌کند که دست به‌کار شوند. به این ترتیب تقاضای سفته بازانه حتی بیشتر از تقاضای واقعی نیازمندان مسکن رشد می‌یابد. به نظر من، هرچند افزایش میزان وام مسکن و به بیان دیگر افزایش سهم و نقش سیستم بانکی در تامین مالی خریداران مسکن یک ضرورت است؛ اما نمی‌توان اولین حرکت اصلاحی در بخش مسکن را با این مهره آغاز کرد. اولین حرکت در این میدان باید تلاشی فراگیر برای مهار تقاضای سفته بازانه در بخش املاک و مستغلات باشد. دولت باید با سیاست‌هایی شفاف و با ثبات این پیام را به صاحبان سرمایه فعال در این بخش منتقل کند که اولا عرصه‌های مطلوب و قابل اعتماد دیگری برای سرمایه‌گذاری و کسب‌وکار کم دردسر وجود دارد. دوم اینکه حضور در این میدان و کسب سود از افزایش قیمت املاک و مستغلات بی‌دردسر نخواهد بود.

فراهم آوردن فرصت‌های جاذب برای سرمایه‌گذاری مولد در سایر بخش‌ها، موجب می‌شود سرمایه‌های متراکم شده در این عرصه، به تدریج راه خود را به سوی بخش‌های پربازده‌تر کج کنند و از تجارت مخرب املاک و مستغلات دست بردارند. از سوی دیگر، اعمال محدودیت در عرصه تملک مستغلات و به بیانی احتکار زمین و مستغلات نیز موجب سرعت گرفتن خروج سرمایه از این عرصه خواهد شد. البته نمی‌توان انتظار داشت که انتقال سرمایه‌ها و نقدینگی از تجارت املاک به سایر عرصه‌ها به سرعت انجام گیرد. با این حال جدیت دولت در محدود ساختن فرصت‌های کسب سود از محل تجارت املاک، این علامت را به سفته بازان دوراندیش خواهد داد که دوران کسب سود سرشار از این تجارت به سرآمده است. در این راستا می‌توان به اقداماتی نظیر افزایش مالیات مستغلات، محدودیت مالکیت املاک به ویژه در کلان‌شهرها، افزایش هزینه نقل و انتقال املاک و... متوسل شد. به این ترتیب، امکان منتفع شدن مالکان از افزایش قیمت املاک به حداقل می‌رسد و با کاهش قابلیت نقدشوندگی املاک، جذابیت این بخش برای سرمایه‌گذاری کاهش می‌یابد. البته این احتمال وجود دارد که اعمال چنین سیاست‌هایی موجب گسترش رکود در عرصه ساخت‌وساز و عرضه مسکن شود. زیرا ممکن است انبوه‌سازان نیز سرمایه‌های خود را از این بخش خارج کنند. در حال حاضر عمده سود سازندگان ساختمان نه از محل ساخت‌وساز، بلکه از بابت تملک املاک در طول دوران ساخت و افزایش قیمت در طول زمان محقق می‌شود! سیاست‌گذاری در این عرصه باید با چنان ظرافتی انجام شود که فعالیت‌های سفته بازانه و سرمایه‌گذاری با هدف ساخت‌وساز از هم تفکیک شوند. به این ترتیب، تجارت مسکن برای سرمایه‌گذاران سفته باز جذابیتی نخواهد داشت. اما انبوه سازان فعال در عرصه ساخت‌وساز که می‌توانند با به‌کارگیری شیوه‌های نوین ساخت‌وساز و کاهش هزینه ساخت، بر حاشیه سودشان بیفزایند، همچنان به فعالیت خود در این عرصه ادامه خواهند داد. با فراهم آوردن این مقدمات، افزایش میزان تسهیلات مسکن می‌تواند گامی بسیار مثبت تلقی شود و در غیر این صورت، بی‌تردید آثار منفی آن بر آثار مثبت خواهد چربید.

*http://nr-zakeri.com/

تحلیل

راه مقابله با امواج سهمگین رقابت فزاینده جهانی چیست؟

نوآوری خدماتی: گوهری در دسترس اما مغفول

■ کامران باقری*

سهم بخش خدمات در اشتغال نیروی کار ایران از ۱۵/۲ درصد در سال ۱۳۵۵ به نزدیک ۵۰ درصد در سال ۹۰ رسیده و از مجموع سهم بخش‌های صنعت و کشاورزی فراتر رفته است. با نگاهی به همین روند و تغییرات مشابه در دیگر کشورها می‌توان انتظار داشت که سهم بخش خدمات در اشتغال و تولید ناخالص داخلی در آینده باز هم افزایش یابد. با این وجود، دانسته‌های ما در مورد بخش خدمات (به عنوان مهم‌ترین بخش اقتصاد کشور) و نوآوری در این بخش بسیار ناچیز است. در کتاب «نوآوری باز خدماتی» نوشته هنری چسبرو که آقای کامران باقری آن را ترجمه کرده‌اند سعی شده تا به این ضعف دانش پرداخته شود. در نمودار یک ترکیب ارزش افزوده بخش‌های مختلف در اقتصاد ایران را مشاهده می‌کنید.

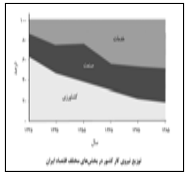

توزیع نیروی کار کشور در بخش‌های مختلف اقتصاد ایران

اکنون که بخش خدمات توانسته در جایگاه پیشران توسعه و کانون اشتغالزایی اقتصاد ایران قرار گیرد، چگونه ممکن است نوآوری در این بخش تا این اندازه با بی‌توجهی روبه‌رو شده باشد؟ یکی از وزرای پیشین امور اقتصاد و دارایی در مورد دلایل کم‌توجهی به بخش خدمات چنین می‌گوید: «نگاه افکار عمومی و حتی برخی از سیاستمداران به بخش خدمات در اقتصاد ملی در مقایسه با بخش‌های دیگر یعنی صنعت و کشاورزی نگاه احترام‌آمیزی نیست و از این نوع برداشت از بخش خدمات در عمل به عنوان یک مانع برای توسعه اقتصادی ایران یاد می‌شود.... باید توجه داشت که بخش خدمات معادل فعالیت‌های دلالی و واسطه‌گری، آن‌چنانکه در ذهنیت موجود شکل گرفته است، نبوده بلکه در بخش خدمات فعالیت‌های مهمی چون بانکداری، بیمه، آموزش و پرورش و مدیریت، بهداشت و درمان، حمل‌ونقل، گردشگری، بازرگانی به‌ویژه صادرات و واردات نیز وجود دارد که هرکدام از این فعالیت‌ها می‌تواند نقش مهمی در اقتصاد ایران بازی کند. باید توجه داشت هم‌اکنون حوزه‌هایی همچون بانکداری و بیمه و مدیریت و پژوهش و بهره‌وری تبدیل به گلوگاه برای پیشرفت ایران شده‌اند.»

اگر انتظار می‌رود که سهم بخش خدمات در اقتصاد کشور همچنان افزایش یابد (آن‌چنانکه این سهم در چهل قدرت اقتصادی برتر دنیا به ۶۰ درصد و در آمریکا به ۸۰ درصد رسیده است)، باید راهکاری برای نوآوری فزاینده در آن بخش پیش پای بنگاه‌های اقتصادی گذاشت. بد نیست بدانیم که بخش خدمات پیوند ژرف‌تری با بافت اجتماعی و فرهنگی ایران دارد و حضور رقابتی در آن برای شرکت‌های خارجی حتی در شرایط معمول اقتصادی بسیار دشوار است. به بیان دیگر، در فضایی که بخش‌های کشاورزی و صنعت به شدت زیر فشار هجوم محصولات ارزان‌قیمت یا نام‌آور خارجی قرار دارند و در این نبرد آسیب‌پذیر نشان داده‌اند، بخش خدمات به پشتوانه نوآوری‌های بومی می‌تواند جانی تازه به اقتصاد کشور بدهد و مزیت رقابتی پایدار برای بنگاه‌های ایرانی در بازارهای داخلی و حتی خارجی به همراه آورد.

مشکل اینجا است که ارائه خدمات با تولید محصولات و توسعه فناوری‌ها تفاوت‌های ماهوی دارد؛ خدمات نمود فیزیکی ندارند؛ معمولا در زمان تحویل مصرف می‌شوند؛ نمی‌توان آنها را انبار کرد و معمولا نیازمند ارتباط نزدیک خدمت‌رسان و مصرف‌کننده هستند. بنابراین نوآوری در خدمات کاری بس چالشی است و با نوآوری در دنیای محصولات و فناوری‌ها (که با آن آشناتریم) تفاوت دارد. نوآوری در خدمات نیازمند رویکردی نو به کسب‌وکار است، اما بنگاه‌های اقتصادی کشور برای زنده ماندن و کامیابی در دوره‌ای که خدمات هر دم پررنگ‌تر می‌شوند، گریزی از نوآوری و تغییر رویکردهایشان ندارند.

جالب این است که نوآوری خدماتی تنها منحصر به بنگاه‌های خدماتی نیست و برخی نظریه‌پردازان برجسته مدیریت (از جمله پروفسور هنری چسبرو استاد نامدار دانشگاه برکلی) پا را از این هم فراتر نهاده و نگاه خدماتی به نوآوری را راه نجات بنگاه‌های تولیدی محصول پایه در رویارویی با امواج سهمگین رقابت فزاینده جهانی می‌دانند. پروفسور چسبرو معتقد است که: «خطر معمولی‌شدن، کسب‌وکارهای محصول‌پایه را همواره تهدید می‌کند. در این شرایط، شرکت‌ها همچنان به نوآوری در محصول ادامه می‌دهند تا اینکه درمی‌یابند از این کار سودی نمی‌برند یا سودشان بسیار ناچیز است. ایجاد تمایز در محصولات و نگهداشت آن، همزمان با گسترش جهانی تولید و عملیات، روزبه‌روز دشوارتر و چالشی‌تر می‌شود. سرآمدی در نوآوری خدمات راهی مناسب برای گریز از دام معمولی شدن است.»

شاید بتوان گفت که نوآوری خدماتی، گوهری دور از دسترس صنعت ایران نیست اما در عین حال بسیار مغفول مانده است!

نگاه همه‌جانبه به کارآفرینی ضروری است

کارآفرینی پروسه است نه پروژه

■ کارآفرینی در شبکه‌ای از اجزای مختلف در کنار هم شکل می‌گیرد

■ سیدشمس‌الدین قائم‌مقامی*

کارآفرینی در کشور ما از حدود ۱۰ سال پیش و به‌ویژه در ۸ سال اخیر مورد توجه قرار گرفته است. در دهه اول مهرماه سال ۸۴ بود که مصوبه‌ای به مصوبات هیات دولت افزوده شد به این ترتیب که آیین‌نامه با عنوان ایجاد دفاتر کارآفرینی و اشتغال در وزارتخانه‌ها و سازمان‌های دولتی تصویب شد که وظایف و تکالیف متعددی بر دوش مجموعه دستگاه‌های اجرایی کشور قرار داده شد و وزارت کار و امور اجتماعی هم مسوول پیگیری حسن اجرای آیین‌نامه مذکور شد، البته مصوبه مذکور وظایف معاونت اشتغال وزارتخانه‌ها را که در دولت هشتم و در اوایل دهه ۸۰ ایجاد معاونت مذکور به تصویب دولت رسیده بود بر عهده دفاتر کارآفرینی و اشتغال قرار داد. درهمان پاییز سال ۸۴ بود که با تصویب آیین‌نامه ایجاد بنگاه‌های زودبازده و کارآفرین که به بنگاه‌های زودبازده معروف شد و در قالب آیین‌نامه مذکور مبالغ زیادی اعتبارات بانکی به متقاضیان پرداخت شد. این اقدامات باعث شد که مقوله کارآفرینی همزاد و همراه با وام و آموزش کارآفرینی شود.

مردم ازکارآفرینی فقط به دنبال وام بانکی بودند

مردم از کارآفرینی که لزوما همان معنی آکادمیک واژه را در ذهن نداشتند و اغلب به دنبال وام بانکی بودند و برخی هم برای دریافت وام مجبور به گذراندن دوره‌های کوتاه‌مدت آموزش کارآفرینی می‌شدند که بسیاری از آنها با این آموزش‌ها نه کارآفرین می‌شدند و نه می‌توانستند وام بگیرند. کارآفرینی فقط شده بود وام و آموزش کارآفرینی (که بعدها با ایجاد دانشکده کارآفرینی دانشگاه تهران با حمایت وزارت کار به صورت رسمی در قالب یک دانشکده نمود پیدا کرد) و برگزاری جشنواره‌های مختلف کارآفرینی با عناوین مشابه ولی از سوی وزارتخانه‌ها و سازمان‌های مختلف در اعطای جایزه و در تشویق به کارآفرینان هم به جای رفع موانع کسب و کار صرفا به پرداخت جوایزی مانند سکه و... بسنده می‌شد یعنی حتی در پرداخت جوایز کارآفرینان منتخب هم کارآفرینی غایب بود. اینها همه در حالی بود که کارآفرینی صرفا محدود به تحریک سمت عرضه یا سمت تقاضای موضوع و مقوله کارآفرینی نیست و آیین‌نامه ایجاد دفاتر کارآفرینی هم وظایفی بیش از اعطای وام و جشنواره برگزار کردن را از وزارتخانه‌ها و سازمان‌ها و وزارت کار که در مقوله‌های مربوط به اشتغال و کارآفرینی جانشین سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور شده بود، طلب می‌کرد.

برخورد کاریکاتور گونه با نظام حقوقی مالکیت معنوی و...

کارآفرینی یک فرآیند طولانی‌مدت، پیچیده و همه جانبه است که نیاز به سیاست‌گذاری، نهادسازی و بسیاری اقدامات دیگر دارد. کارآفرینی در سطح عالی درقالب یک شبکه تشکیل شده از اجزای متفاوتی مانند آموزش، بازاریابی، برندینگ، تبلیغات و روابط عمومی، اطلاع‌رسانی، بازارسازی، صادرات، واردات، تامین مالی، قانون‌گذاری و فضای عمومی کسب‌وکار، دیپلماسی، آموزش‌های بین‌الملل و بهره‌برداری از تجارب کشورهای توانمند و موفق در زمینه کارآفرینی، نظام مالکیت معنوی (مالکیت صنعتی، فرآیند ثبت اختراع، قانون ثبت اختراعات)، برگزاری حرفه‌ای نمایشگاه‌های داخلی وخارجی و... است که متاسفانه در کشور ما همانند بسیاری امور که به شکل کاریکاتورگونه دیده می‌شوند، مورد توجه قرار گرفت. کاریکاتور گونه به این معنی که در کاریکاتور یک فرد معمولا برخی اجزا و اندام فرد خیلی بزرگ و برخی اندام‌ها بسیار کوچک کشیده می‌شوند، به این نحو که مثلا بینی بسیار بزرگ ولی چشم‌ها خیلی ریز تصویر می‌شوند و.... به مواردی از اجزای مغفول در توسعه کارآفرینی می‌توان این‌گونه اشاره کرد. درحالی‌که هنوز یک نظام حقوقی و قضایی برای حمایت از مالکیت معنوی افراد در زمان افشای ایده خلاقانه کارآفرینانه‌شان وجود ندارد و بسیاری افراد (مشاهدات میدانی این نکته را نشان داده است) به‌دلیل عدم اطمینان از سوءاستفاده از ایده خود به هنگام مراجعه به وزارتخانه‌های ذی‌ربط و تقاضای تسهیلات، در معرفی ایده خود تردید دارند و اطلاعات کافی را برای افراد تصمیم‌گیرنده فاش نمی‌کنند، چگونه می‌توان از مقوله‌ای که در اولین قدم یعنی اندیشه و ایده‌ورزی دچار اختلال است انتظار شکوفایی داشت؟

ساختار تسهیلات بانکی و رتبه‌بندی اعتباری

درحالی که در بسیاری از کشورهای پیشرفته و حتی در حال توسعه دنیا نظام سنجش اعتبار متقاضیان تسهیلات حاکم است و هر فرد حقیقی یا حقوقی براساس رتبه اعتباری خود یا به زبان خودمانی خوش حسابی یا بد حسابی موفق به دریافت تسهیلات می‌شود یا نمی‌شود، ولی در کشور ما فقط به فردی که فارغ از ارتباطات سیاسی باید سند منگوله‌دار قابل نقد شدن آن هم ترجیحا در شهر تهران داشته باشد وام(کلان) می‌دهند چه انتظاری برای توسعه کارآفرینی می‌توان داشت، در صورتی که می‌توان با نظام سنجش اعتبار را راه انداخت که حتی در خرید کوچکی از فروشگاه شهروند بتوان از خوش حسابی خود در خرید بهره برد یا ایده یک کارآفرینی برای نظام بانکی قابل محاسبه اقتصادی باشد و قابلیت رهن گذاشتن پیدا کند. نظام سنجش اعتبار در سطح کلان و بین‌المللی از درجه‌ای از اهمیت برخوردار است که ولادیمیر پوتین در اجلاس اخیر گروه ۲۰ که در سن‌پترزبورگ برگزار شد جزو دستور کارهای اولیه این را قرار داده بود که چه لزومی دارد فقط موسسات «مودیز» یا «استاندارد اند پورز» فقط رتبه‌بندی و ریسک اعتباری همه کشورها را تعیین کنند و نیاز به موسسات غیرغربی هم وجود دارد. این در سطح کلان ولی در سطح ملی هم وجود نظام رتبه‌بندی اعتباری در بسیاری از مقوله‌ها مشکلات را کمتر می‌کند.

نقش مغفول رسانه‌ها عمومی در کارآفرینی

در سوی دیگر، نظام رسانه‌ای دیداری در انحصار مطلق مانده (همان سیمای محترم صدا و سیما) به‌دلیل درآمدزایی آنی فقط و فقط به معرفی هنرمندان (آن هم نه همه بلکه فقط بازیگران سینما، تلویزیون و بعضا تئاتر) و ورزشکاران (غالبا فوتبالیست‌ها و یکی دو رشته معدود دیگر) می‌پردازد، در حالی که فلان بازیگر یا آقای گل فوتبال جهان به اندازه کافی از شهرت و ثروت و اعتبار بهره‌مند شده است و اکنون دیگر نوبت این است که مثلا کارآفرینان قابل و زحمتکش و نخبه کشور در یک برنامه زنده و در یک ساعت پربیننده و از یک شبکه انحصاری پربیننده حتی در کنار چند ورزشکار و بازیگر (برای جذابیت بیشتر و استفاده از شهرت آنان) به مردم معرفی شوند. اطلاع‌رسانی فرصت‌های سرمایه‌گذاری توسط سیما بسیار کم و ناقص انجام می‌شود. چه تعداد از مردم می‌دانند که در استان اصفهان شهرهایی در کنار کویر و شهرستان‌هایی در ارتفاعات بالای ۲۵۰۰ متر از سطح دریا وجود دارد تا ابتدا برای مسافرت و سپس برای سرمایه‌گذاری به آنجاها بروند. چه تعداد از مردم می‌دانند که در فارس و اصفهان هم خرما پرورش می‌یابد و هم سیب یعنی محصول گرمسیری و سردسیری؟ چه تعداد از مردم آگاه هستند که در استان اصفهان در حاشیه زاینده‌رود و در استان چهار محال و بختیاری و استان فارس برنج کاری انجام می‌شود؟ چه تعداد از مردم و سرمایه‌گذاران هنگام مراجعه به اینترنت برای شناخت جاذبه‌های گردشگری استان اصفهان به جای انبوه اطلاعات درباره فقط شهر اصفهان یا کاشان نقاط محروم ولی مستعد استان را می‌شناسند؟ تا صحبت از نقاط مرتفع می‌شود نام اردبیل و مشکین شهر که اهالی تهران بیشتر به آنجاها سفر می‌کنند به ذهن می‌آید چند درصد از فرهیختگان کشور ما می‌دانند سه شهر مرتفع ایران در استان اصفهان قرار دارند؟ شاید پرسیده شود این اطلاعات چه ربطی به کارآفرینی دارد؟ آیا توسعه و تجهیز یک پیست اسکی در استان اصفهان کارآفرینانه نیست؟

گردشگری، کارآفرینی و توسعه متقارن کشور

آیا ایجاد تورهای کوهنوردی یا طبیعت‌گردی برای مناطق کوهستانی اصفهان، کهکیلویه وفارس کارآفرینی نیست؟ در روزهای آذر و دی ماه که تهران و شهرهای بزرگ از نفس می‌افتند پنج روز تا یک هفته تعطیلی زمستانی برای کارمندان و کارگران و فرزندانشان و استفاده از امکانات ساختمان‌های دولتی در استان‌های جنوبی (کرمان، سیستان و بلوچستان، خوزستان، قسمت‌های جنوبی گرمسیری فارس و...) و دادن قدری یارانه یا کمک یاهرچه دیگرکه بنامیم سفر با قطار یا شاید هواپیما به استان‌های مذکور هم به شناخت مناطق مذکور و احتمالا بروز خلاقیت و کارآفرینی در مناطق مذکور کمک می‌کند و هم آلودگی تهران را قدری کم می‌کند. شبکه حمل و نقل ریلی و هوایی ناقص وناکارآمد و گران‌قیمت (در بخش هوایی) ما چه مقدار امکان کارآفرینی و خلاقیت را می‌گیرد. مردم تهران (که بخش بزرگی از سرمایه‌های کشور به آنها تعلق دارد) در روزهای تعطیل غالبا راهی جاده‌هایی که تهران را به مازندران و گیلان وصل می‌کند می‌شوند و در ازدحام و ترافیک ۱۳ ساعته معطل می‌شوند. آیا کارآفرینی جز این است که تدابیری اندیشیده شود و مردم با پروازهای ارزان‌قیمت‌تر (مثلا با هواپیماهای کوچک و ارزان‌قیمت‌تر از بوئینگ یا ایرباس) به چابهار بروند و از سواحل بکر و زیبای آنجا بهره ببرند؟ آیا جنوب استان کرمان که جیرفت آن را هند ایران می‌نامند برای سرمایه‌گذاران ایرانی آشنا است که چه قابلیت‌های سرمایه‌گذاری در کشاورزی و صنایع تبدیلی این بخش دارد؟ سرمایه‌گذاری در کرمان و سیستان و بلوچستان و هرمزگان اشتغالزایی و پرهیز از قاچاق و امنیت را به دنبال دارد. معرفی فرصت‌ها وظیفه سازمان‌های دولتی و رسانه‌ای چون سیما است.

انبوه مهندسان کشاورزی و فرصت بهره‌وری

مهندسان کشاورزی بیشترین تعداد دانش‌آموختگان کشور را تشکیل می‌دهند. اگر تسهیلات کم‌بهره به ایشان داده می‌شد و تورم هم گوش شیطان کر به زیر ۱۰ درصد کاهش می‌یافت بسیاری از مناطق محروم و روستایی ایران قابلیت‌های زیادی برای کشاورزی دارند. یا معرفی گونه‌های گیاهی و باغی موجود درایران و تهیه عکس از آنها و تهیه آلبوم‌های عکس و نمایش و فروش آنها یک فرصت کارآفرینانه برای متخصصان کشاورزی می‌تواند باشد.

توسعه کارآفرینی درکشور ما نیاز به اجزا و مقدمات بسیاری دارد صرفا با اعطای تسهیلات و آموزش کوتاه‌مدت کارآفرینی و یا تربیت دانشجوی فوق لیسانس یا دکترای کارآفرینی مشکلی را حل نمی‌کند همه اجزا و جوانب توسعه کارآفرینی که به بخشی از آنها اشاره شد باید مورد توجه قرار بگیرد.

*کارشناس کارآفرینی و اشتغال وزارت کار

* * *

ادامه از صفحه ۲۸

به نظر می‌رسد این شروع همان مسیر درستی است که می‌تواند در مسیر اجرای اصلاحات زیربنایی و اصولی مد نظر سیاست‌گذاری‌های کلان اقتصادی کشور قرار گیرد و این موضوع دقیقا برخلاف مسیری ارزیابی می‌شود که سعی دارد در عمل با گسترش شبکه کمیته امداد، درآمدهای عمومی را با ابزار غیر مولد و توزیع پول نقد در بین مردم افزایش دهد یا با کندن شرکت‌ها و بنگاه‌های تخصصی دولتی از بدنه دولت آن را در کشتی‌های بی‌ناخدایی همچون سهام عدالت (۳) یا سایر شبه دولتی‌ها قرار دهد جایی که بعضا این میهمانان جدید حتی اهلیت و صلاحیت فنی نیز نداشته و با وجود ابهام در ساختارهای خود بدون الزام به پاسخگویی به نهادهای کنترلی و قانونگذاری در مواردی حتی با استعداد رفتارهای فراقانونی از بعضی وزارتخانه‌ها نیز سنگین‌تر هستند.

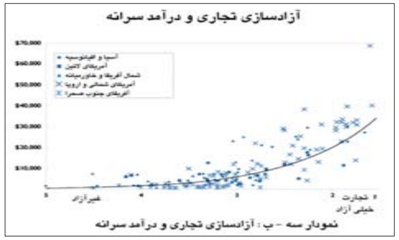

نمودار سه - ب : آزادسازی تجاری و درآمد سرانه

---

[۱] General Agreement on Tariff and trade: که در سال ۱۹۴۷ تنظیم شده و موضوع و هدف اصلی آن ایجاد تسهیلات و امتیازاتی است برای کاهش و حذف تعرفه‌های گوناگون تجاری بین کشورهای عضو به‌منظور تامین تجارت آزاد.

منابع:

۱) ضرورت‌های همگرایی با تحرکات جهانی در اقتصاد
۲) لزوم اصلاح انحراف‌ها در سیاست‌های اجرایی اصل ۴۴، چاپ شده در روزنامه جمهوری اسلامی، مورخ ۱۳۹۱/۰۱/۳۱
۳) اجرای عدالت در مسیر مدیریت دولت در سهام عدالت چاپ شده در روزنامه جمهوری اسلامی مورخ ۱۹ دی ماه ۱۳۸۸ شماره ۸۸۰۵
۴) آذری، مصطفی؛ ۱۳۸۷ ابعاد اقتصادی امنیت ملی، مترجم مهدی میرمحمدی، ناشر تهران، موسسه تحقیقاتی تدبیر اقتصاد.
سایر منابع در تحریریه دنیای اقتصاد موجود است.

*کارشناس اقتصادی

اقتصاد سبز

گزارش عملکرد و مسوولیت اجتماعی

■ سیامک خرمی*

حادثه آتش‌سوزی در خیابان جمهوری و انتقادات در زمینه عملکرد سازمان آتش نشانی برای نجات جان قربانی، بار دیگر این سوال را پیش می‌آورد که بر چه اساسی باید عملکرد سازمان‌ها را در مدیریت حوادث این چنینی مورد ارزیابی قرار داد و چه کسی یا نهادی باید پاسخگوی عملکرد ضعیف باشد. اگر فقط یک یا دو سال گذشته را مرور کنیم، حوادثی از این دست کم نبوده‌اند؛ دانش آموزانی که در سفرهای راهیان نور کشته شدند و وزارت آموزش و پرورش هیچ گاه پاسخگو نبود.

کوهنوردانی که جان خود را در ارتفاعات پاکستان از دست دادند و نه فدراسیون کوهنوردی و نه باشگاه آرش و هیچ نهاد دیگری مسوولیت آن حادثه غم انگیز را بر عهده نگرفت.

وجه مشترک تمامی حوادث فوق این است که نه نهادی مقصر شناخته شده است و نه مجازات، نه ریشه حادثه پیش آمده شناسایی شد و نه اینکه حداقل حادثه فوق در عملکرد نهاد یا نهادهای مرتبط ثبت شد. برای مثال سازمان آتش نشانی تهران مسلما باید گزارشی در زمینه میزان حریق و سایر حوادث شهری، تعداد عملیات موفق و ناموفق سازمان و تعداد قربانیان حوادث و مانند آن را داشته باشد. اما وقتی به وب سایت سازمان مراجعه می‌شود، گزارشی این چنین برای عموم وجود ندارد. این گزارش‌ها به ذی‌نفعان سازمان و افکار عمومی کمک می‌کند تا قضاوت بهتری در زمینه عملکرد سازمان داشته باشند.

در رابطه با خطایی که در زمینه باز شدن نردبان عملیات نجات رخ داد، مشخص نیست که این خطا چقدر «عادی» است. به این معنی که اگر گزارشی وجود داشت که نشان می‌داد به‌طور متوسط در هر ۱۰۰ بار استفاده از این نردبان یک بار این خطا رخ می‌دهد و برای نمونه در ۱۵۰ استفاده اخیر این تنها باری بوده که این خطا رخ داده، نشان می‌داد که این خطا خارج از نرم نبوده است یا برعکس. در این زمینه نه استانداردی معرفی شده و نه ثبت عملکردی شده که بتوان با استاندارد آن را مقایسه کرد. در بعد کلی‌تر، نیاز است تا مردم با عملکرد سازمان آتش نشانی درمدیریت سوانح مختلف آشنا باشند.

اینکه سالانه چه میزان حریق و حوادث دیگر رخ می‌دهد، سازمان آتش نشانی موفق به نجات چند نفر شده است و چند عملیات نا کام مانده است و تعداد قربانیان چقدر است. اینکه در هر یک از ناکامی‌هایی که رخ داده سازمان آتش نشانی تا چه میزان مقصر بوده و درجه و شدت خطای رخ داده چه میزان بوده است. این بسیار مهم است که در همین مورد حادثه خیابان جمهوری بررسی شود شدت خطای رخ داده تا چه میزان بوده و بر همان اساس با خاطیان برخورد شود. تا زمانی که استانداردی برای درجه‌بندی این خطاها وجود نداشته باشد، قضاوت‌ها نیز برای عملکرد آتش نشانان و سازمان متبوعشان حرفه‌ای نخواهد بود. از آن مهم‌تر، تا زمانی که چنین صداقت و شفافیتی بین مسوولان آتش نشانی، یا هر سازمان دولتی و خصوصی دیگر، با ذی‌نفعان نباشد و تنها به دنبال توجیه هر نوع حادثه پیش آمده باشند، اعتماد افکار عمومی هیچگاه جلب نخواهد شد.

گزارش‌های عملکرد شفاف و استاندارد شده سازمان‌ها و شرکت‌ها به ذی‌نفعان کمک می‌کند تا قضاوت منصفانه‌تری نسبت به عملکرد سازمان داشته باشند. دو حالت دارد: یا سازمان عملکرد مناسبی ندارد و می‌خواهد با عدم ارائه گزارش، نقص‌ها و خطاهای خود را پنهان کند یا آنکه سازمان از دانش و توانایی برای تهیه و ارائه گزارش عملکرد برخوردار نیست. در حالت دوم، سازمان اگر در تهیه گزارش عملکرد تعلل بیش از حد کند، بتدریج اعتماد افکار عمومی را از دست خواهد داد و بازگشت اعتماد از دست‌رفته بسیار سخت خواهد بود. در مثال سازمان آتش نشانی، فارغ از آنکه اتفاقی غم‌انگیز افتاد، این احتمال وجود دارد که در مقیاس کلی عملکرد سازمان آتش نشانی چندان هم بد نبوده باشد.

شاید اگر گزارش عملکرد پنج ساله سازمان را داشتیم متوجه می‌شدیم تعداد قربانیان حوادث مربوط به سازمان هر سال کاهش داشته است. شاید متوجه می‌شدیم تعداد خطاهای با «شدت بالا» نیز در این مدت کاهش یافته است. شاید متوجه می‌شدیم مطابق استانداردها خطای رخ داده در سانحه اخیر از «شدت بالایی» مطابق با استانداردها برخوردار نیست و اگر گزارش عملکرد بود، شاید ده‌ها داده دیگر داشتیم تا قضاوت بهتری را نسبت به حادثه اخیر داشتیم.

اما اکنون، نوع برخورد سازمان آتش نشانی در زمینه سانحه خیابان جمهوری چندان شفاف نیست و کل اعتبار سازمان زیر سوال است. سازمان آتش نشانی در مورد شاخص‌هایی که باید در انجام عملیات مورد نظر به آن توجه می‌شد گزارش دقیق اعلام نکرده است و تاکیدش بر آن ۱۵ ثانیه‌ای است که قربانی باید بیشتر صبر می‌کرد. کلی‌گویی سازمان، انداختن تقصیر بر گردن قربانی و تاکید بر آنکه خطای نردبان یک امر طبیعی است، بدون ارائه گزارش آماری اطمینان افکار عمومی را به این سازمان کاهش می‌دهد.

شاید یک سازمان مسوول، در برخورد با این حادثه چنین گزارش می‌داد: «عملیات سازمان آتش نشانی در حادثه مزبور با موفقیت کامل همراه نبود و آتش نشانان موفق به نجات دو تن از هموطنانمان نشدند. دلایل ناکامی عبارت است از الف و ب. باید توجه داشت که در پنج سال گذشته تعداد قربانیان در هر حادثه X نفر بوده است و عملکرد سازمان آتش نشانی با استاندارد جهانی / ملی به این میزان مثبت یا منفی فاصله دارد. سازمان آتش‌نشانی تمام تلاش خود را برای رفع ایرادهای موجود در عملیات، از جمله خطای رخ داده در باز شدن نردبان، عدم توانایی ماموران آتش نشانی در مدیریت روانی قربانیان و... به‌کار خواهد گرفت. این سازمان مراتب همدردی خود را با خانواده آسیب‌دیدگان اعلام می‌دارد.»

در واقع یک سازمان مسوول، مسوولیت حادثه تحت حیطه مدیریت خود را می‌پذیرد. به ذی‌نفعانش با آمار و ارقام طبیعی نشان می‌دهد چقدر احتمال وقوع این حادثه وجود داشته و متعهد به بهبود عملکردش در آینده می‌شود. حالا اینکه مدیریت استعفا بدهد یا خیر در قدم بعدی است. تا زمانی که سازمانی تعهد به بهبود نداشته باشد، با آمدن و رفتن مدیران تغییری در نتیجه رخ نمی‌دهد.

البته، سازمان آتش نشانی و عملکردش در سانحه اخیر تنها یک مثال است. سالانه ده‌ها و صدها حادثه ناگوار در کشور رخ می‌دهد. از مثال‌هایی که در ابتدای متن زده شد تا حوادث جاده‌ای به دلایل نقص ایمنی در خودرو یا طراحی جاده‌ها یا بی‌احتیاطی راننده یا انفجار در پالایشگاه نفتی و خطوط انتقال گاز. در هیچ‌یک، دستگاه‌های مرتبط خود را مسوول نمی‌دانند و از ارائه گزارش‌های سالانه به ذی‌نفعان و جامعه خودداری می‌کنند. از قدم‌های اولیه برای یک سازمان مسوول، تدوین و انتشار چنین گزارش‌هایی است. این مساله باید تبدیل به یک خواست جمعی شود نه پیدا کردن یک مقصر و مجازات آن و فراموشی حادثه. در غیر این صورت، در سایه واکنش‌های احساسی و عصبی از طرف افکار عمومی و برخوردهای غیرمسوولانه از نهادهای ذی‌ربط و شرکت‌ها کماکان شاهد چنین خسارات جانی خواهیم بود.

* کارشناس توسعه پایدار